

## **The effect of disbelief and murder in a will for the testator and the possibility of relying on analogy in deriving its sentence**

Zahra sadat mirhashemi<sup>1</sup>, farinaz sadat khatibi Qomi<sup>2</sup>

### **Abstract**

The legislator's effort is to anticipate issues and find appropriate solutions to solve them. But sometimes the legislature's efforts to do so are not as effective as they should be, and the rulings on some issues remain unsaid. In such a situation, judges, when faced with such unanswered questions, are obliged to find a verdict because they have no duty but to administer justice. One of these issues, the ruling of which is not explicitly included in the law, is the effect of Mousa Leh's infidelity and Mousa's murder by him in the discussion of wills. This issue is included in this article as an example of cases of silence in the law, the possibility of inferring its sentence by analogy in Iranian law is examined; Because, what is being questioned is that according to the issues of lack of authority of analogy in general in Imami jurisprudence, in what framework can the ruling on issues of silence in law be extracted with the help of analogy? This research, in a descriptive and analytical way and using the library study method, has clarified that although there are no conditions mentioned in jurisprudence regarding Mousa Leh, unlike the heir. However, considering the distinct position of analogy in jurisprudence with rights, with certain criteria, while considering the position of analogy in jurisprudence, the

---

1 Associate Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology, Al-Zahra University, Tehran, Iran

Email: z.mirhashemi@yahoo.com

2 M.Sc. Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology, Al-Zahra University, Tehran, Iran

Email: farinazkhatibi1376@gmail.com

Received 03 September 2021- Accepted: 12 February 2022



This is an open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and adapt the material for any purpose.

prohibition mentioned in the jurisprudential texts and the text of the law on the heir can be extended to the testator and he can be killed only in case of murder. Nor did he know that he was an infidel deprived of a will.

**Keywords:** analogy, infidelity, murder, inheritance, will, testament.



DOI: 10.22034/LTH.2022.538195.1037

## اثر کفر و قتل در وصیت برای موصی‌له و امکان تمسک به قیاس در استنباط حکم آن

زهرا سادات میرهاشمی<sup>۱</sup>، فریناز سادات خطیبی قمی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۳

### چکیده

تلاش قانون‌گذار پیش‌بینی مسائل و یافتن پاسخی مناسب برای حل آن است. اما گاهی در انجام این مهم تلاش‌های قانون‌گذار آن‌گونه که باید مؤثر نمی‌افتد و احکام برخی مسائل ناگفته باقی می‌ماند. در چنین وضعی قضات هنگام مواجهه با این قبیل مسائل بی‌پاسخ، از آنجا که تکلیفی جز تحقق عدالت ندارند، ملزم به یافتن حکم مسئله هستند. یکی از این مسائل که حکم آن به‌صراحت در قانون وارد نشده است، اثر کفر موصی‌له و قتل موصی توسط او در بحث وصیت است. این مسئله در این نوشتار از این رهگذر به‌عنوان نمونه‌ای از موارد مسکوت در قانون اختصاص یافته است که امکان استنباط حکم آن از طریق قیاس در حقوق ایران بررسی شود؛ زیرا، آنچه مورد پرسش واقع می‌شود، این است که با توجه به مباحث عدم حجیت قیاس به‌صورت فی‌الجمله در فقه امامیه، در چه چارچوبی می‌توان حکم مسائل مسکوت در قانون را به کمک قیاس استخراج کرد؟ این تحقیق به‌صورت توصیفی و تحلیلی و با استفاده از روش مطالعه کتابخانه‌ای روشن کرده است که هرچند درخصوص موصی‌له برخلاف وارث، در فقه نیز شروطی ذکر نشده است. اما با توجه به جایگاه متمایز قیاس در فقه با حقوق، می‌توان با ضوابطی مشخص، ضمن توجه به جایگاه قیاس در فقه، حکم ممنوعیت مذکور در متون فقهی و نص قانون راجع به وارث را به موصی‌له نیز تسری داد و او را صرفاً در صورت قاتل و نه کافر بودن، محروم از موصی‌به دانست.

۱ دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه الزهراء(س)، تهران، ایران

z.mirhashemi@yahoo.com

۲ دانشجو کارشناسی ارشد، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه الزهراء(س) تهران، ایران

farinazkhatibi1376@gmail.com

واژگان کلیدی: قیاس، کفر، قتل، ارث، وصیت، موصی‌له.

## ۱- مقدمه

موانع ارث در فقه و حقوق ایران، محصور و مشخص هستند و نشأت گرفته از خصوصیت وارث هستند؛ به این معنا که وارث با دارا شدن وصفی همچون کفر، قتل، رقیت و ... ممنوع از تملیک ترکه می‌شود و گاهی این مانعیت را خودش پدید می‌آورد. از جمله این موانع، کفر و قتل است و به واسطه کافر یا قاتل بودن، وارث محروم از ارث می‌شود. موانع کفر و قتل در ارث از منظر فقیهان اتفاقی است و قانون مدنی که بر پایه فقه امامیه قانون‌گذاری شده است، به پیروی از نظر فقها در مواد ۸۸۱ و ۸۸۰ از وجود چنین موانعی خبر می‌دهد. اما آنچه درباره آن سخنی به میان نیامده است، ویژگی‌ها، صفات و موانع متعم شدن موصی‌له از وصیت است. وجود چنین نقصی نشان از عدم توجه قانون‌گذار به تمام موارد و حالات گوناگون در مباحث مختلف می‌باشد. همین نقص منجر به تلاش قضات در راستای تبیین مسائل مسکوت شده است. البته وجود اختلاف نظر در این مسیر امری اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. چراکه حقوقدانان و فقها، هریک مسائل را از زعم خود بررسی می‌کنند و راه‌حل متفاوتی برای آن ارائه می‌دهند. اما آنچه مبرهن است، این است که قطعاً چه از منظر فقیهان و چه در رویه قضایی، چیزی جز حکم حق و عدالت مدنظر فقها و حقوقدانان و قضات نیست. تمام هم و غم حقوقدانان و قضات نیز اجرای هرچه بهتر قوانین عادلانه است و در این زمینه از هیچ چیزی فروگذار نمی‌کنند. از جمله روش‌هایی که از آن استفاده می‌کنند، قیاس است. کاربرد قیاس در حقوق فاصله چشم‌گیری با موارد معتبر آن در فقه ندارد. پس نباید از نظر فقها در تمامی مسائل غافل شد. اینکه می‌توان در موارد مسکوت قانون، به منظور یافتن پاسخی در این‌گونه مسائل به ابزاری چون قیاس متوسل شد یا نه، اهمیت بررسی و تبیین موضوع را ذیل یک عنوان پژوهشی مستقل ایجاب می‌کند. علاوه بر آن اهمیت تحقیق را می‌توان التزام دادرسان به یافتن حکمی عادلانه در آن دانست. زیرا با تمام نواقص موجود، قاضی نمی‌تواند به این بهانه موضوع را همچنان بدون پاسخ رها کند و گریزی به آن نزند (ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی)؛ زیرا دعاوی

مطروح می‌بایست حل و فصل و تکلیف اشخاص به صراحت مشخص شود. چنین ضرورتی ایجاب می‌کند که حکم این قبیل مسائل تبیین گردد و حیطة استعمال قیاس در حقوق مشخص شود؛ چراکه در غیر این صورت احکام بسیاری از مسائل در هاله‌ای از ابهام فرو می‌رود و بسیاری از دعاوی بی‌نتیجه رها می‌شود. مسائل ذکر شده ضرورت انجام پژوهشی را در این زمینه ایجاب کرد. مبتی بر این سؤال اصلی که آیا می‌توان موصی‌له کافر و یا قاتل موصی را نیز همچون وارث در صورت قتل مورث یا کفر، از موصی به محروم کرد؟ حقوقدانان و فقهای امامیه چه پاسخی به آن می‌دهند؟ در پاسخ به پرسش مذکور، مسئله طی یک پژوهش اکتشافی توصیفی و با ابزار تحلیل محتوای کیفی با تطبیق احکام ناظر بر قیاس در فقه شیعه بررسی می‌شود. از این رو نخست به تبیین معنا و کاربرد قیاس در فقه شیعه و حقوق ایران پرداخته و پس از ذکر کفر و قتل به عنوان موانع ارث، به امکان پذیر بودن یا نبودن قیاس در کفر و قتل وارث و موصی‌له پرداخته خواهد شد. شایان ذکر است در خصوص موضوع این پژوهش تاکنون کتاب، مقاله یا پایان‌نامه‌ای به رشته تحریر درنیامده است و صرفاً مقالاتی در حوزه قیاس و تبیین جایگاه آن در حقوق به صورت کلی به چاپ رسیده است. اما به صورت مصداقی همچون این مورد، بررسی صورت نگرفته است. از این رو از جهت بیان حکم این مسئله، نخستین پژوهشی است که به رشته تحریر درآمده است.

## ۲- قیاس

قیاس در لغت به معنای اندازه گرفتن یا سنجیدن چیزی با چیز دیگر (طریحی، ۱۴۰۸: ۵۷۵؛ ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۸۶). تمثیل، تشبیه و پیروی نیز به کار رفته است (سیاح، ۱۳۷۱: ۱۳۸۲). قیاس در اصطلاح علوم مختلف معانی متفاوتی دارد. در اصطلاح علم منطق و اصول تفاوت‌هایی دارند. نزد اصولیین قیاس عبارت است از همانندی شیء مجهول‌الحکم با شیء معلوم‌الحکم در علت حکم شرعی که فقیه و حقوقدان با استفاده از آن، حکم شیء مجهول‌الحکم را استنباط می‌کند. به عبارت دیگر، از دیدگاه فقه "هو اثبات حکم فی محل بعله ثبوته فی محل آخر بتلك العله"؛ یعنی، اثبات حکم در محلی به علتی

به دلیل اینکه آن حکم در محل دیگری با همان علت ثابت است (مظفر، بی تا: ۱۹۵). به معنای دیگر، قیاس یعنی اجرای حکم اصل در فرع به دلیل اشتراک علتی که سبب ثبوت حکم در اصل شده است (قمی، ۱۳۰۳: ۷۷).

## ۲-۱- شرایط قیاس و اعتبار آن در فقه امامیه

اصولیان برای هریک از ارکان قیاس (اصل، فرع، حکم، جامع)، شروطی را برشمرده‌اند (آمدی، ۱۴۱۸: ۲۷۲). چنان که اصل باید دارای حکم شرعی و ثابت باشد. یعنی به حکم شرع منسوخ نمی‌توان قیاس نموده و دلیل حکم نیز باید دلیل شرعی باشد. حکم اصل نباید به قیاس بر اصل دیگر ثابت شده باشد و دلیلی که بر حکم اصل دلالت می‌کند نباید بر حکم فرع نیز دلالت کند (رازی، بی تا: ۴۸۳) و فرع نیز باید عاری از بعضی موانع تأثیر علت باشد و علتی که در آن وجود دارد عیناً یا جنساً با علت اصل مشترک باشد. حکم فرع با حکم اصل از لحاظ جنس یا مقدار اختلاف نداشته و بر حکم فرع نصی وجود نداشته باشد و حکم فرع بر حکم اصل تقدم ننماید (آمدی، ۱۴۱۸: ۲۷۳).

## ۲-۲- اقسام قیاس معتبر از نظر امامیه

از جمله قیاس‌های مورد قبول و معتبر نزد فقه امامیه، منصوص‌العله، قیاس اولویت و تنقیح مناط است. زیرا تنها این اقسام هستند که به نتایج قطعی منتهی می‌شوند. دیگر انواع به دلیل عدم وصول به قطع، نزد امامیه اعتباری ندارند (حلی، ۱۴۱۴: ۲۱۲).

## الف) منصوص‌العله

هرگاه حکمی از راه نص معتبر در اختیار مجتهد قرار گیرد و در آن نص، علت حکم نیز به صراحت یا به اشاره بیان شده باشد و مجتهد با تشکیل قیاس درصدد تسری حکم اصل به فرع برآید، به چنین قیاسی قیاس

منصوص‌العله می‌گویند. به بیان دیگر قیاسی است که شارع علت حکم موضوعی را با لفظ صریح یا با اشاره بیان کرده باشد (حکیم، ۱۴۱۸: ۳۱۱). پس قیاس منصوص‌العله حجت و لازم‌الاتباع است (حلی، ۱۴۱۴: ۲۱۸).

## ب) قیاس اولویت

قیاسی است که علت در فرع آشکارتر و قوی‌تر از علت در حکم اصل باشد، بنابراین در مواردی که علت حکم اصل در فرع به‌صورتی قوی‌تر از اصل موجود باشد، حکم اصل نیز به طریق اولی به فرع بار شده و به آن سرایت می‌کند (مکارم‌شیرازی، ۱۴۲۸: ۵۱۹).

## ج) تنقیح مناط

مقصود از تنقیح مناط، علم به متعلق حقیقی حکم و استنباط آن از درون نصوص با استفاده از قرائن است. در میان فقهای شیعی، محقق حلی برای اولین بار اصطلاح تنقیح مناط را استنباط کرد که به تدریج به‌عنوان روشی کارآمد در استنباطات شرعی به کار رفت (جوادی‌آملی، ۱۴۲۷: ۱۹۱).

البته نوعی دیگر از قیاس با عنوان مستنبط‌العله نیز وجود دارد که به علت ظنی بودن محتوای آن، از این قاعده کلی استثنا شده است. اعتبار این قیاس وابسته به وجود علتی می‌باشد که از راه دلیل ظنی ثابت شده است. اگر دلیلی بر اعتبار آن در دست باشد، از شمول آیات ناهیه عمل به ظن (یونس / ۳۶، نجم / ۲۸). خارج است (انصاری، ۱۴۱۹: ۲۴۶)؛ زیرا قیاسی است که در آن علت حکم در دلیل حکم اصل یا دلیل دیگر به‌وضوح یا به‌صورت ضمنی بیان نشده، بلکه فقیه و حقوقدان، آن را از راه استنباط به‌دست می‌آورد و فرع را بر اصل به جهت اشتراک در علت استنباط شده قیاس می‌نماید. دیدگاه عالمان شیعه نسبت به این نوع از قیاس، منفی است. به دلیل منع شارع از ظن ناشی از قیاس با پیروی از احادیث رسیده از امامان (ع) که از آغاز مخالف به‌کارگیری قیاس در احکام الهی بودند (حرعاملی، ۱۴۱۲: ۴۱؛ نوری، ۱۴۰۸: ۲۴۳-۲۵۰)، در کنار استناد به روایات، وجود آیات قرآنی در این زمینه نیز به‌طور خاص

عمل به قیاس را منع کرده است (حکیم، ۱۴۱۸: ۳۲۲)؛ زیرا قیاسی که منشأ آن ظنی باشد، در واقع در جرگه نهی از عمل به ظنون قرار می‌گیرد. از این رو تا زمانی که دلیل معتبر بر حجیت قیاس مذکور در دست نباشد، حداقل اعتبار و حجیت آن مشکوک است. مجرد شک نیز برای عدم اعتبار آن کافی است.

### ۳- موانع ارث و اسباب آن

به منظور تشخیص حکم موضوع مقاله از طریق قیاس آن با سایر موارد مانع ارث، به ضرورت، موانع ارث را به طور خلاصه از نظر می‌گذرانیم.

#### ۳-۱- تعریف مانع ارث

مانع عبارت است از این که وارث صفتی داشته باشد و یا عملی از او سر بزند که در نتیجه آن، او از اصل یا بعض ارث محروم شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳: ۵۸؛ شهیدی، ۱۳۸۵: ۶۵). مانع در جایی اثرگذار است که شخص وارث از ابتدا تمامی شرایط اقتضای وارثت را دارا باشد. اما به سبب انجام فعل و یا بروز صفتی در او، به حکم شرع از ارث محروم می‌شود. در حالی که در طبقه و درجه ارث، از جمله وارثان مورث بوده است که با حصول مانع، جلوی این مقتضی گرفته می‌شود (حلی، بی تا: ۱۵۰۸). اما اگر مانع نمی‌بود، ترکه به وارث منتقل می‌شد، چون که تمام اسباب انتقال ارث فراهم بود (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۲۲۸).

نکته قابل توجه و مهم در این مسئله این است که در صورت حصول شک در وجود مانع، نباید به آن اعتنایی کرد و همچنان باید ترکه به موجب رابطه سببی یا نسبی صحیح وارث با متوفی به او داده شود (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۷۵)؛ همچنان که در صورت عدم احراز یقینی موضوعی به عنوان مانع نیز، باید آن را نادیده گرفت.



### ۳-۲- اسباب و عوامل مانع ارث

از میان موانع ارث برخی مانع حقیقی هستند، اما برخی دیگر جزو موانع حقیقی به‌شمار نمی‌آیند. آنچه موجب می‌شود مانع حقیقی باشد، آن است که مقتضی وراثت در ارث حاصل باشد؛ یعنی اسباب و موجبات ارث اعم از نسب و سبب و سایر شروط موجود باشد (امامی، ۱۳۴۰: ۶۷؛ جعفری‌لنگرودی، ۱۳۶۳: ۸۹). فقهای امامیه معتقدند موانع ارث منحصر در سه عامل کفر، قتل و رقیت است. دیگر مذاهب اسلامی نیز بر مانعیت این عوامل اتفاق نظر دارند (طوسی، ۱۳۸۲: ۷۳). اما میان فقیهان امامیه عده‌ای تعداد موانع را بیش از سه مورد می‌دانند و (ولادت از زنا و لعان) را نیز اضافه کرده‌اند. در مجموع قائل به ۵ مانع هستند (خمینی، بی‌تا: ۳۶۴). برخی همچون شهید اول در ابتدا ۷ مورد در کتاب لمعه معرفی کردند، اما ایشان در کتاب دیگر خود به‌نام دروس، به ۲۰ مورد اشاره کردند (شهید اول، بی‌تا: ۲۳۵). به‌خاطر وجود اختلاف در تعداد موانع، صرفاً قتل و کفر را از موانع حقیقی دانسته‌اند و از این دو نیز قتل را به‌عنوان مانع دائمی به‌شمار آوردند (بندرچی، ۱۳۷۲: ۷؛ شهید اول، بی‌تا: ۱۱۳). درخصوص مانع بودن قتل از میان فقها اختلافی نیست و مورد اتفاق تمامی مذاهب است (نجفی، ۱۳۹۸: ۲۳؛ خمینی، بی‌تا: ۳۶۷). متفقاً عقیده بر این وجود دارد که قتل عمدی به ناحق از سوی قاتل، سبب محرومیت او از ارث مورث خود می‌باشد و قاتل از ماترک و دیه متوفی ارثی نمی‌برد (محقق‌حلی، ۱۴۰۹: ۳۰-۲۲). روایتی از پیامبر (ص) نقل شده که می‌فرمایند: هرکس دیگری را بکشد از او ارث نمی‌برد، اگرچه مقتول وارثی جز قاتل نداشته باشد. حتی اگر مقتول فرزند او یا پدرش باشد (عاملی، ۱۴۱۲: ۵۶۷). قانون مدنی نیز به پیروی از فقه در ماده ۸۸۰ مقرر می‌دارد: "قتل از موانع ارث است. بنابراین کسی که مورث خود را عمداً بکشد، از ارث او ممنوع می‌شود ...".

رقیت یا همان بردگی از دیگر موانع ارث به‌شمار می‌آید که به‌دلیل موضوعیت نداشتن در عصر حاضر از توضیح آن خودداری می‌شود. درخصوص مانعیت کفر از ارث، سیدمرتضی ارث بردن مسلمان از کافر و عدم توارث کافر از مسلمان را از جمله مفردات امامیه می‌داند (علم‌الهدی، ۱۴۱۵: ۵۸۷) و ماده ۸۸۱ مکرر قانون

مدنی نیز مشعر بر مانعیت کفر است: "کافر از مسلمان ارث نمی برد و اگر در بین ورثه متوفی کافر، مسلم باشد. وارث کافر ارث نمی برد، اگرچه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشد".

## ۴- قیاس موصی له و وارث در کفر

### ۴-۱- شناخت کافر

کفر در لغت عبارت است از: پوشاندن، یا پنهان کردن به طور کامل؛ و کسی که چیزی را پنهان می کند، کافر نامیده می شود (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۲۳۴). کافر به چند دسته تقسیم می شود: حربی، ذمی، مرتد.

تعاریف زیادی از کافر حربی انجام گرفته است. از جمله: کفاری که هیچ نوع عهد و پیمانی با مسلمانان ندارد، کافر حربی گفته می شود (هاشمی شاهرودی، ۱۳۹۵: ۷۶۳). اما کافر ذمی شخصی است که در مقابل کافر حربی قرار دارد و با زندگی در سرزمین های اسلامی تحت قرارداد ذمه با حکام اسلامی قرار دارند (مشکینی، ۱۳۹۳: ۴۷۰).

ارتداد در لغت به معنای برگشتن می باشد. مصدر باب افتعال از ماده (ر د د) به معنای بازگرداندن است. ارتداد به طور مطلق به برگشت از اسلام اطلاق می شود (زبیدی، ۱۴۱۴: ۴۵۰). بیشتر فقهای متقدم در معنای اصطلاحی کفر اختلافی ندارد و مرتد را شخصی می دانند که با روی آوردن به آن از اسلام خارج می شود و کفر را برمیگزیند (محقق حلی، ۱۴۰۹: ۸۱۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۳: ۳۴۳؛ نراقی، ۱۴۱۳: ۱۸). مرتد را از حیث چگونگی ارتدادش به دو قسم تقسیم کرده اند: ۱- مرتد ملی: کسی است که در ابتدا کافر بوده سپس مسلمان شده و دوباره به کفر بازگشته است. ۲- مرتد فطری: شخصی که از پدر و مادر مسلمان و یا تنها پدر مسلمان متولد شده سپس به کفر روی آورده است (حلی، ۱۳۸۹: ۱۸۳). همان طور که پیش از این بیان داشتیم، کفر سد راه انتقال ترکه به ورثه کافر می باشد. از این جهت تفاوتی در نوع کفر وارث وجود ندارد. به عقیده شیخ طوسی بدون هیچ اختلافی کافر از مسلمان ارث نمی برد، اما مسلمان از کافر ارث می برد. چه حربی باشد چه ذمی، اصلی باشد یا مرتد (طوسی، ۱۳۸۷: ۷۹).

#### ۴-۲- مانعیت کفر در تملیک ترکه

بحث ممنوعیت ارث کافر از مسلمان مورد اتفاق تمامی مذاهب اسلامی است (شهیدثانی، همان: ۵۶۷).  
 فقه شیعه بر آن ادعای اجماع کرده است (فیض کاشانی، همان: ۳۱۱). مسلمان در ارث بردن ترکه کافر  
 مقدم بر سایر وراث غیرمسلمان می‌باشد، به‌گونه‌ای که اگر در میان وارثان، شخص یا اشخاص مسلمان  
 حضور داشته باشد، دیگر وراث کافر از ارث محروم هستند و تمام ترکه متعلق به مسلمان خواهد بود.  
 هرچند نسبت مسلمان دورتر از کافر به متوفی باشد (توکلی، ۱۳۹۶: ۹؛ حلی، ۱۴۰۳: ۳۷۴). اما اگر وارث  
 مرتد باشد و پس از فوت مورث و پیش از تقسیم ترکه اسلام آورد، ارث را مالک می‌شود. البته اگر از نظر  
 طبقه ارث با دیگر ورثه مساوی باشد. اما اگر پس از تقسیم ترکه اسلام آورد و وارث تنها باشد، ارث را  
 مالک نمی‌شود (محقق‌حلی، ۱۴۱۳، ج ۳ و ۴: ۸۱۵-۸۱۴) باید توجه داشت که کفر هنگامی مانع به حساب  
 می‌آید که در زمان تحقق ارث و تقسیم آن حاصل شود. پس اگر وارثی بعد از تملک ترکه و پیش از  
 تقسیم آن کافر شود، محروم از ارث نیست (بیات، ۱۳۹۵: ۴۴۴). قانون مدنی در ماده ۸۸۱ مکرر نیز مشعر  
 بر این مسئله است: **"کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و اگر در بین ورثه متوفی کافر، مسلم  
 باشد. وارث کافر ارث نمی‌برد، اگرچه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشد."**  
 مستنداتی نیز از جمله آیات و روایات بر تأیید آن یاد شده است. آیه **"لن يجعل الله للكافرين على  
 المومنين سبيلا"** (نساء، ۱۴۱). تحت عنوان آیه نفی سبیل مستندی بر ممنوعیت ارث بردن کافر از  
 مورث مسلمان می‌باشد. زیرا هر عملی که منجر به گشایشی از طرف کافر بر مسلمان شود، نهی شده  
 است. از روایت‌های موجود در این باب به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

- ۱- محمد بن قیس از امام باقر (ع) روایت کرد که می‌گویند: **یهودی و نصرانی از مسلمانان ارث نمی‌برند،  
 ولیکن مسلمان از یهودی و نصرانی ارث می‌برد (طوسی، ۱۳۹۰: ۶۷).**
- ۲- یونس عن زرعه عن سماعه قال سالت ابا عبدالله (ع) عن الرجل المسلم هل يرث المشرك؟ قال: نعم  
 و لا يرث المشرك المسلم (حرعاملی، همان: ۳۴۵). سماعه می‌گوید: از امام صادق (ع) نسبت به فرد

مسلمان سؤال کردم که آیا از مشرک ارث می‌برد؟ فرمود بلی ولی مشرک از مسلمان ارث نمی‌برد. روایت‌های مذکور در مجموع در دلالت اجمال ندارند و به‌صراحت بر ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان دلالت دارند. همچنین از حیث سند عمدتاً مستند هستند. و اکثراً راویان آن توثیق گشته‌اند (مامقانی، ۱۳۵۲: ۹۸). همان‌طور که گفته شد از آرای اختصاصی امامیه، ارث بردن مسلمان از کافر و عدم توارث کافر از مسلمان می‌باشد (علم‌الهدی، ۱۴۱۵: ۵۸۷). دلیل چنین تقدیمی برای مسلمان این است که خداوند متعال میراث را از آن جهت که کیفر کفرشان باشد محروم کرده همچنان که ارث را بر قاتل حرام کرده به‌دلیل عقوبت قاتل بودنش، اما از مسلمان به چه جرمی و به کدامین عقوبت ارث بردن را سلب کند (صدوق، ۱۴۰۴: ۲۴۳).

مقصود از وصیت در اینجا، وصیت تملیکی است و نه عهدی. زیرا وصیت عهدی نوعی نمایندگی و قائم مقامی از سوی موصی است و بحث تملک در آن مطرح نیست. از آنجا که در ارث نیز صرفاً تملیک مطرح است و نه انجام اعمال موردنظر مورث، پس وصیت عهدی هیچ‌گونه شباهتی با ارث ندارد که قابل قیاس با آن باشد. در بحث وصیت برخلاف ارث، شروطی برای برخورداری موصی‌له از موصی‌به ذکر نشده است. اما با این حال به‌دلیل شباهت این دو عقد، شاید بتوان برخی شروط وارث را برای موصی‌له نیز در نظر گرفت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

#### ۴-۳- وصیت به نفع کافر

پیرامون وصیت برای کافر اختلاف نظر و تهافت آرا در میان نظرات فقها به چشم می‌خورد. در این میان فقها قائل به دو نظر شده‌اند: ۱- دسته‌ای حکم وصیت را مطلقاً جایز می‌دانند. مطابق این قول وصیت مسلمان برای کافر چه ذمی باشد و چه حربی یا مرتد، خویشاوند یا غیرخویشاوند در همه حالات نافذ و جایز است. ۲- اما در مقابل عده‌ای وصیت برای کافر را اعم از خویشاوند یا غیرخویشاوند مطلقاً منع کرده‌اند.

### الف) قائلان به عدم مانعیت کفر در صحت وصیت تملیکی

به نظر این گروه چنین وصیتی محکوم به صحت است و در هر حال باید طبق آنچه وصیت شده عمل شود و مال مورد وصیت به موصی‌له تسلیم شود. حتی اگر موصی‌له کافر باشد (مفید، ۱۴۱۲: ۶۷۱). قائلان به این نظر تفاوتی میان موصی‌له کافر خویشاوند یا غیرخویشاوند، حربی یا ذمی، فطری یا ملی و مرد یا زن نمی‌گذارند (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰: ۱۸۶). اطلاق صحت وصیت برای کافر، مربوط به دیگر اقسام کفر نیز می‌شود و تفاوتی از این حیث نیست. برای اثبات مدعای خود چنین استدلال می‌کنند که وصیت در واقع نوعی هبه و عطیه برای بعد فوت است که در صحت آن نیت قربت شرط نیست و ارتباطی با قبل و بعد از فوت ندارد. همان‌طور که هبه قبل فوت می‌تواند صحیح باشد، هبه بعد فوت نیز صحیح است. از این رو وصیت برای کافر هبه است که قصد قربت در آن شرط نیست. بنابراین می‌توان برای او وصیت کرد (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰: ۱۸۶). موافقان با این نظر به آیه و روایاتی نیز اشاره کرده‌اند:

۱- آیه ۸ ممتحنه: "خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند". تقریب استدلال به آیه شریفه به این نحو است که وصیت برای کافر جایز است. به این دلیل که برای کافر ذمی توصیه به نیکی و احسان شده است و وصیت هم نوعی احسان و کمک مالی به حساب می‌آید (خوانساری، ۱۴۰۵: ۵۹).

۲- محمد بن مسلم از امام صادق (ع) روایت کرده است که فردی اموالش را در راه خدا وصیت کرده است. حضرت در پاسخ می‌فرماید: مالی که برای موصی‌له وصیت شده را به او بدهید، هر چند اگر او یهودی یا مسیحی باشد، زیرا سخن خدا در قرآن بر عدم جواز تبدیل و تغییر مفاد وصیت‌نامه است (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۳۳۷).

۳- در روایت دیگری آمده است که فردی وصیت کرده است، این مال را در میان افراد فقیر مؤمن تقسیم کنید که از اصحاب شما باشند. فردی از امام رضا (ع) سؤال می‌کند که خواهر من برای نصاری مالی را وصیت کرده است، اما من می‌خواهم آن را برای گروهی از مسلمانان صرف کنم. امام رضا (ع) فرمودند:

وصیت را به همان صورت که وصیت شده است، عمل کنید، زیرا خداوند در کتاب خود فرموده است: گناه آن بر کسانی است که آن را تغییر دهند (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۳۴۳).

۴- روایتی دیگر در این زمینه منقول از امام باقر (ع) این است که امام فرمودند: مال را برای هر کسی که به نفع او وصیت شده است اعطا کنید، حتی اگر یهودی یا مسیحی باشد (حرعاملی، ۱۴۱۶: ۳۴۵).

برخی تنها به شرطی حکم به صحت می‌دهند که مال موصی به از اشیایی نباشد که کافر اهلیت تملک آن را ندارد مانند قرآن (خمینی، بی‌تا: ۹۶). زیرا از شروط موصی‌له، اهلیت تملک موصی‌به است و چون کافر در اسلام از عیون نجاست است، پس توانایی تملیک قرآن را ندارد. قرآن صرفاً متعلق به مسلمان است.

### ب) قائلان به مانعیت کفر در صحت وصیت تملیکی

چنین دیدگاهی برخاسته از قیاس وصیت با ارث است. چون کفر در ارث مانع به حساب می‌آید، پس در بحث وصیت نیز همین نظر را پذیرفته‌اند. این گروه مطلقاً وصیت برای کافر را صحیح نمی‌دانند و معتقدند در صورت کافر بودن موصی‌له وصیت منقضی است (ابن‌براج، ۱۴۰۶: ۱۰۶). برخی میان مرتد فطری و ملی قائل به تفصیل شده‌اند. وصیت برای مرتد ملی را برخلاف فطری، صحیح می‌دانند. مرتد فطری به نظر این دیدگاه ملحق به کافر حربی شده است (شهید اول، بی‌تا: ۱۳۴). قول منع از وصیت به اعتقاد پیروان آن مبتنی بر دلایل زیر است. آیات و روایاتی که از دوستی با کفار نهی شده است، مهم‌ترین این ادله هستند. در ذیل به پاره‌ای از آیات و روایات اشاره می‌کنیم:

۱- روایت ارائه شده از سوی مخالفان، روایتی منقول از امام صادق (ع) است که شخصی به نام ابن‌خنس از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امام فرمودند (ع): هر کس دشمنی از دشمنان ما را سیر کند، پس قطعاً دوستی از ما را کشته است (صدوق، ۱۴۱۲: ۳۶۵). اما بیشتر فقها وصیت به نفع کافر حربی را نادرست می‌دانند، حتی اگر خویشانند باشد (شهید اول، بی‌تا: ۳۲۴). در کنار کافر حربی مرتد را نیز اضافه کرده‌اند و برای هر دو قائل به عدم صحت وصیت هستند (فخرالمحققین، ۱۳۸۷: ۴۸۶).

۲- برخی دلیل منع را چنین ذکر کرده‌اند که: عدم مالکیت کافر حربی این است که اموال او در حکم فیء برای مسلمین هست. پس وصیت برای او صحیح نیست، زیرا وصیت مستلزم مالکیت کافر است (خوانساری، بی تا: ۵۹). و موصی له فاقد اهلیت لازم برای تملیک موصی به است (لنگرودی، ۱۳۷۱: ۱۶۱؛ خوانساری، بی تا: ۵۸؛ محقق داماد، ۱۳۷۱: ۱۶۱).

۳- سوره مجادله آیه ۲۲ "هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند. هرچند پدران یا فرزندان یا برادران و خویشاوندان آن‌ها باشند ...". آیه مذکور محبت خدا و دشمنان خدا را مانع‌الجمع می‌داند. به همین علت دوستی مسلمانان با کفار حرام است. از آنجا که وصیت برای کافر مصداقی از اظهار دوستی با وی می‌باشد، از این رو وصیت برای کافر صحیح نیست (بحرانی، ۱۴۰۵: ۵۲۰).

۴- سوره ممتحنه آیه ۱ "ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خویش را دوست خود می‌گیرید، شما نسبت به آن‌ها اظهار محبت می‌کنید، درحالی که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند".

به نظر قائلان به منع، آیات گفته شده با آیه ۸ ممتحنه در تعارض است. زیرا در این آیه به دوستی و رعایت عدالت با کفار سفارش شده است. از این رو قائلان دست به توجیه زده‌اند و گفتند این آیه به کمک سایر آیات تخصیص خورده است (خوانساری، بی تا: ۱۵۴). یا اینکه نهی از دوستی و مودت با کفار، به عنوان حکم تکلیفی به شمار می‌آید، پس وصیت که از مصادیق دوستی با کفار است، به همین علت حرمت تکلیفی دارد. ولیکن حکم صحت وصیت در آیه ممتحنه (۸) حکمی وضعی است. چنان که خرید و فروش در روز جمعه به وقت نماز حرام است، اما اگر انجام شود، صحیح می‌باشد. حرمت، حکمی تکلیفی است که بی توجهی به آن معصیت است. اما صحت حکمی وضعی است و مخالفت با آن عقوبتی در پی ندارد (بحرانی، ۱۴۰۵: ۵۲۳). بدین وسیله تعارض ظاهری رفع می‌شود.

اما در پاسخ به استدلال آن‌ها می‌توان گفت که هیچ ملازمه‌ای میان نهبی از دوستی با کفار و جواز یا عدم جواز وصیت برای آن‌ها نیست. چراکه داشتن روابط مالی مختلف تناقضی با عدم دوستی با آنان ندارد. بنابراین آیات و روایاتی که قائل به حرمت دوستی با کفار هستند، دلیل روشنی بر عدم جواز وصیت برای کافران تلقی نمی‌شود (خوانساری، بی‌تا: ۱۵۶). در ثانی برخی آیات که درباره عدم دوستی و مودت با کفار آمده است، مربوط به هنگامی است که چنین دوستی سبب جذبۀ روحی و تأثیرپذیری در مقابل آنان شود. اما اگر چنین پیامدی به‌همراه نداشته باشد و صرفاً در حد معاشرت‌های اجتماعی و روابطی به دور از خودباختگی دینی مسلمانان باشد، مانعی ندارد. تا جایی که مورد تشویق دین اسلام نیز قرار گرفته است. از جمله سوره ممتحنه ۸ که دعوت به نیکی و احسان با کفار شده است. بنابراین تعارضی در این مسئله برخلاف نظر قائلان به عدم جواز وصیت، مشاهده نمی‌شود. افزون بر این، سیره پیامبر (ص) و ائمه (ع) نشان از داشتن رابطه نیک با کفار، اعطای صدقه به آن‌ها، اطعام به مستمندان کفار دارد که به انجام این اعمال نیز تشویق می‌کردند. اما روایت‌هایی که ظاهراً به عدم جواز اطعام و احسان به کافر دلالت دارد (بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ۳۴۵) به معنای ممانعت از خدشه به شخصیت دینی مسلمانان است (حرعاملی، ۱۴۱۶: ۲۴۵) و الا داشتن رابطه دوستانه از این حیث که مخلوق الهی هستند، نه تنها معنی ندارد، بلکه نسبت به آن تشویق نیز صورت گرفته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### نقد قائلان به مانعیت کفر در صحت وصیت تملیکی

با نگاهی به قانون مدنی، درمی‌یابیم که مطلبی مرتبط با وصیت کردن برای کافر ذکر نشده است، اما حکم ارث کافر از مسلمان در ماده ۸۸۰ قانون مدنی بیان شده است. قانون مدنی کفر را مانع نفوذ وصیت یا از شروط موصی له ذکر نکرده است. اما در فرق میان ارث و وصیت گفته‌اند که در ارث، وارث قائم‌مقام موصی می‌شود و کافر قائم‌مقام مسلم نمی‌تواند باشد. اما وصیت تملیک است، نه قائم‌مقامی و تملیک در روابط مسلم و غیرمسلم اشکال ندارد (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۷۱: ۲۸۱). عدم اهلیت تملک که فقها نظر



داده‌اند مطابق بر هیچ اصلی نبوده و دلیلی متقن برای اثبات عدم جواز وصیت بر کافر حربی به حساب نمی‌آید. در قانون نیز منع صریح بر عدم تملک کافر حربی مشاهده نمی‌شود. از این رو دلایل جواز وصیت بر کافر، شامل حربی نیز می‌شود. به همین علت قول به جواز به صورت مطلق ترجیح داده می‌شود که این قول مبتنی بر نظر آن دسته از فقیهانی بود که قائل به جواز مطلق بودند (بحرالعلوم، همان: ۳۴۲). چنین بحثی تنها در ارث وجود دارد و وصیت را دربر نمی‌گیرد. زیرا حکم ارث به نظر شارع قانون‌گذاری شده است و لایتغیر می‌باشد. اما بحث وصیت به این گونه نیست. گرچه اختلاف نظرها در آن زیاد است و هر یک با استناد به روایتی فتوایی صادر کرده‌اند، اما آنچه اقرب به صواب است، اجرای وصیت موصی برای تمام موصی‌لهم می‌باشد. حتی اگر در میان آن‌ها غیرمسلمان باشد. ادیانی که به عنوان کافر کتابی در کشور به حساب می‌آیند، دارای حقوقی شناخته شده هستند. به طوری که اگر مسلمانی برای آن‌ها وصیت کند، مانعی در تملک موصی‌له وجود ندارد. زیرا براساس اراده قانون‌گذار هنگامی که مذهب آنان در کشور پذیرفته می‌شود، دیگر نمی‌توان همچنان مالکیت‌شان را رد کرد. از طرفی اگر ما احکام ارث را دقیقاً در وصیت اجرا کنیم، این امر چیزی جز قیاس نیست. درحالی که شرایط قیاس میان این دو عقد در این فرض، برای مشابهت در حکم برقرار نیست. شرط عدم کفر در ارث با دلیل خاص قانون‌گذاری و از سایر اسباب مالکیت استثنا شده است. پس نمی‌توان دیگر عقود را به صرف تملیکی بودن در حالت کفر بدون دلیل به ارث سرایت دهیم و حکمی مشابه برای آن‌ها در نظر بگیریم. در جایی که مقررات حقوقی همچون ارث مستقیماً برگرفته از شرع هستند، شاید دیگر استدلال قیاسی راهی نداشته باشد. البته آن هم به شرطی که به هیچ روی فهم بشری علل آن را دریافت نکند. مورد مذکور نیز فهم علل آن دور از ادراک بشر است، زیرا تماماً مبتنی بر نظر شارع است.

## ۵- قیاس موصی له و وارث در قتل

براساس ماده ۸۸۰ قانون مدنی قتل از موانع ارث است. همین که مورث خود را عمداً به قتل برساند، از ارث محروم می‌باشد. زیرا نشان از انگیزه ارث بردن او دارد و قاتل نمی‌تواند خلاف آن را اثبات کند و در صورت اثبات نیز تأثیری ندارد (بیات، همان: ۱۴۹).

## ۵-۱- نحوه وقوع قتل به عنوان مانع

برای اینکه قتل موجب منع وارث از ارث باشد، دو شرط مهم لازم است:

### الف) عمدی بودن

قتل در همه حال مانع نیست، بلکه یکی از شروط آن، عمدی بودن قتل است، اعم از مباشرت و تسبیب. چنان که در اصطلاح قتل به معنای لطمه به حیات دیگری وارد ساختن است. خواه به وسیله عمل مادی و فیزیکی باشد، خواه به وسیله ترک فعل. مانند اینکه مادری به طفل شیرخوار خود که تحت حضانت اوست شیر نهد تا او بمیرد. بهر حال باید قصد داشته باشد. در غیر این صورت قتل، غیر عمدی است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۱: ۵۸۲). برای آنکه قتل، عمدی به حساب آید، باید هم قصد فعل و هم قصد نتیجه داشت. قصد فعل به معنای انجام ارادی فعل و قصد نتیجه یعنی فاعل از فعل ارادی خویش، نتیجه قتل را می‌خواهد. برخی فقها استفاده از آلت قتاله را اماره‌ای بر قصد نتیجه می‌دانند (خوئی، بی‌تا: ۵۶). پس در صورت ارتکاب قتلی ظالمانه و به ناحق، جمیع مذاهب اسلامی بر محروم بودن قاتل از ارث اتفاق نظر دارند (ابن مرتضی، ۱۳۶۸: ۳۶۷). نسبت به قتل عمد، قاتل هم از ماترک و هم دیه بی‌بهره است و از هیچ کدام ارث نمی‌برد (محقق حلی، ۱۳۷۷: ۳۹۰). مستند آن را نیز می‌توان روایت نبوی (لا میراث للقاتل) دانست (طوسی، ۱۳۶۴: ۳۸۷). همان طور که بیان شد، قتل غیر عمد مانع تلقی نمی‌شود، پس قتل صغیر و مجنون به علت فقدان قصد در حکم قتل خطایی دانسته می‌شود و به همین سبب، محروم از ارث

نیستند. درحالی‌که صغیر ممیز به جهت داشتن قصد و قوه تمییز، درصورت ارتکاب قتل، ممنوع از ارث است (خمینی، ۱۴۱۲: ۵۵۲).

اما آنچه تاکنون گفته شد صرف قتل عمدی را مدنظر بود و به قتل خطائی پرداخته نشد. در اینکه آیا قتل خطائی نیز همچون عمدی به کلی مانعیت از ارث را در پی دارد و یا تنها از دیه محروم می‌کند و از مابقی اموال محروم نمی‌شود، اختلاف نظر است.

علامه حلی می‌گوید: در قتل خطائی چند قول وجود دارد: ۱- ابن ابی عقیل می‌گوید قاتل خطائی نیز از ارث محروم است. شیخ مفید و شاگردش سلار می‌گویند: از همه اموال منقول ارث می‌برد. شیخ طوسی و سید مرتضی و جمعی دیگر معتقدند: فقط از دیه مقتول ارث نمی‌برد (حرعاملی، ۱۴۱۶: ۱۴۵). قول مشهور امامیه نیز این است که قاتل از ماترک متوفی ارث می‌برد، ولی از دیه ناشی از قتل، محروم است (ابن مرتضی، ۱۳۶۸: ۲۲۱).

## ب) نامشروع بودن

گاهی اوقات قتل مشروع است که در این حالت مانعیتی برای ارث نیست، ولی اگر نامشروع و به ناحق باشد، قطعاً از ارث‌بری جلوگیری می‌کند. اما اگر قتل به حکم قانون و مشروع باشد، قاتل ممنوع از ارث نخواهد بود. همچون سربازی که مورث خود را به دلیل بودن در صف دشمن به قتل می‌رساند، ولی محروم از ارث نمی‌شود، زیرا با مجوز و به صورت قانونی او را به قتل رسانده است (نجفی، ۱۳۹۸: ۳۶؛ شهیدی، ۱۳۸۵: ۵۶). آنچه آثار کیفری و مدنی قتل عمد را خنثی می‌کند، فقدان عنصر معنوی قتل یا تجاوز عمدی به جان دیگری است. اگر قتل عمد به صورت دفاع مشروع صورت گیرد، باز همچون مورد قبل تحت عموم حکم قرار نمی‌گیرد. دفاع درصورتی مشروع است که به حسب ضرورت در برابر حمله نامشروع شخصی به منظور نجات خود یا دیگری مرتکب قتلی شویم (باقری، ۱۳۴۳: ۷۸). همچنین کشتن اشخاص مه‌دورالدم همچون مرتد یا ساب‌النبی خللی در عدم توارث ایجاد نمی‌کند. قاتل باید مشروع

بودن قتل را اثبات کند. قتل در فراش نیز از دیگر قتل‌های عمدی به حساب می‌آید که همچون دیگر موارد قبل مانع نخواهد بود. گرچه قتل عمدی است اما به حکم و اجازه قانون صورت گرفته است، از این رو غیرشرعی به حساب نمی‌آید. به گونه‌ای که اگر مردی همسر خود را در حال زنا با اجنبی ببیند، درحالی که علم به تمکین زن دارد، می‌تواند آنان را به قتل برساند. اما اگر زن مکره باشد، تنها حق کشتن مرد را دارد (باقری، ۱۳۴۳: ۶۳).

قاتل اگر قتل را از روی عمد انجام دهد و هدف مشروعی نیز برای کار خود نداشته باشد؛ یعنی برای دفاع از خود و یا برای اجرای حدود الهی نبوده باشد، اثری از مقتول نمی‌برد. اعم از اینکه قتل بالمباشره یا به تسبیب باشد و منفرداً و یا با مشارکت دیگری انجام دهد. در هر حال اخلاق اجتماعی او را شایسته دست یافتن به ترکه نمی‌بیند. بنابراین قانون برای جلوگیری از چنین اقدامی، وارث قاتل را از ارث مورث مقتول محروم می‌داند. به گفته برخی حقوقدانان قتل حاجب چه حاجب از تمام یا بعض ارث، سببی برای بی‌بهره شدن از ترکه است. مثال قتل حاجب از تمام ارث حالتی است که کسی پدر خود را بکشد تا جانشین او در صورت فوت جدش شود و از ترکه او بهره‌مند گردد. قاتل حاجب از بعض ارث نیز همچون حالتی است که زوجه با کشتن فرزند منحصر شوهر خود، در صورت فوت زوج، ربع از ترکه را ببرد (امامی، ۱۳۶۴: ۲۰۰) نه ثمن؛ زیرا با وجود فرزند، زوج و زوجه نصیب ادنی خود را می‌برند. منشأ حکم ممنوعیت ارث بردن قاتل روایات است؛ روایتی از پیامبر (ص) نقل شده است که زن از شوهر و شوهر از همسر خود تا زمانی که یکی قاتل دیگری نباشد، ارث می‌برند (شهیدثانی، ۱۴۱۹: ۱۳۲). در حدیث دیگری به نقل از امام صادق (ع) آمده است: "دو طائفه از مسلمانان با هم می‌جنگند، یکی از آن‌ها یاغی و دیگری عادل است. در چنین درگیری، شخصی یکی از خویشاوندان خود را در طول جنگ می‌کشد، اما در این مورد حضرت (ع) فرمودند که ارث می‌برد، زیرا چنین قتلی مانع ارث نیست". همان‌طور که گفته شد تنها قتلی مانع شناخته می‌شود که به عمد و از روی ظلم و ستم برای رسیدن هرچه زودتر به مال مورث باشد. زیرا او برای ارث بردن عجله دارد. از این رو مصلحت

ایجاب می‌کند که چنین قاتلی از ارث محروم شود و برخلاف خواسته‌اش با او برخورد شود (شهیدثانی، ۱۴۱۹: ۱۴۶). با توجه به حکم ماده ۸۸۰ قانون مدنی، آنچه برداشت می‌شود، جلوگیری از قتل و بی‌اثر کردن نیت پلید وارث در رسیدن زود هنگام به خواسته مالی خود می‌باشد. حقوق به پلیدی‌ها جایزه نمی‌دهد و قاتل را در انگیزه دست‌یابی به چنین خواسته نامشروعی یاری نمی‌کند. در غیر این صورت شاهد دوگانگی خواهیم بود. چون از یک طرف قاتل را محکوم به اعدام می‌کنند و در مقابل او را صاحب ارث مورث و حاجب سایر خویشاوندان قرار می‌دهند که وجود هر دو امر در کنار هم معنایی ندارد (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۱۱۳). پس آنچه سازگار با عدالت کیفری است، جلوگیری از تحقق هدف میراث‌خواری به ناحق است.

## ۵-۲- قیاس قتل در وصیت با قتل در ارث

در بحث وصیت نیز اگر موصی‌له همچون وارث دست به قتل بزند، می‌بایست به‌گونه‌ای با او برخورد شود. زیرا دیگر همچون سابق نمی‌توان او را مالک بی‌چون و چرای موصی‌به تلقی کرد. زیرا انگیزه موصی‌له هم چیزی جز دست‌یابی زود هنگام به موصی‌به نیست. در این بخش نیز همچون بحث کفر، عده‌ای موافق این نوع قیاس و در نتیجه محرومیت از تملک هستند؛ گروهی نیز در مقابل شرایط اجرای قیاس را مهیا نمی‌دانند.

## الف) موافقان صحت قیاس

به‌طور کلی اگر موصی‌له اقدام به قتل موصی کند، دو حالت متصور است: الف) پس از وصیت، موصی توسط موصی‌له به قتل می‌رسد. ب) پس از اقدام به قتل و پیش از فوت، موصی به نفع موصی‌له وصیت کند. در حالت دوم در نفوذ آن تردید کم‌تر است، زیرا موصی به میل خود مالی را به قاتل می‌بخشد (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۳۵)؛ که احتمالاً وصیت در نتیجه تهدید حاصل از جانی صورت گرفته؛ زیرا تکمیل

جنایت به‌وسیله جانی قریب‌الوقوع است. پس با حرمان موصی‌له قاتل از تملک موصی‌به، می‌توان مانع تحقق هدف او گشت. وجود وصفی مشابه میان وصیت و ارث در صورت به قتل رسیدن موصی یا مورث، سبب تبعیت هر دو از حکمی مشابه شده است. به دیگر سخن، چون علت در هر دو مورد مشترک است، عدالت اقتضای یکسان بودن در احکام را نیز دارد. در غیر این صورت و با بی‌توجهی به اشتراک اوصاف میان مسائل مختلف، نمی‌توان به‌خوبی موضوعات را تبیین کنیم و در نتیجه راه‌حلی منطقی برای رویارویی با آنان بیابیم. آنچه به‌نظر می‌رسد این تفاوت‌های ظاهری مانع جریان حکم ممنوعیت و تسهیل مقصود قاتل چه به‌عنوان موصی‌له و یا وارث نیست. مزایای اجتماعی و عدالت نیز امور قابل‌توجه در انتخاب نظریه‌های حقوقی و ارائه قواعد عادلانه هستند (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۳۵۰). یکی از روش‌های قابل‌اعتماد برای انتخاب نظر صحیح، همان شباهت احراز شده میان دو موضوع که تشکیل‌دهنده دو رکن اصلی قیاس (اصل و فرع) هستند و مبنای قیاس قرار می‌گیرد و به همین دلیل آن‌ها را شبیه یکدیگر می‌گویند (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۹۸). با احراز این شباهت که حاصل شناخت دقیق اشتراکات این دو عقد است، می‌توان حکمی مشابه را برای هر دو در نظر گرفت. البته انتخاب این اوصاف به‌منظور برقراری قیاس باید از روش قاعده‌مند پیروی کند. به این معنا که از میان اوصاف، تنها وصفی قابل‌اعتماد است که به‌منزله علت برای حکم باشد. چنین علتی قدر جامع یا علت مشترک نام دارد. علت مشترک را می‌توان جلوگیری از رسیدن به هدف شوم قاتل و برخورداری او از مال دانست. از ویژگی‌های علت، مشخص و منضبط بودن آن است. زیرا حصول علت و تشخیص ویژگی‌های آن از ارکان اساسی قیاس می‌باشد. علت باید به‌گونه‌ای باشد که با تغییر افراد و حالات، دگرگون نشود و حقیقت خود را حفظ کند. پس او به عقوبت کاری که مرتکب شده است باید محروم از تملیک شود و نمی‌توان چنین شخصی را به‌سادگی همچون دیگر ورثه یا موصی‌لهم به‌حساب آورد و همچنان مستحق دریافت موصی‌به یا ترکه دانست. وجود وصف مشابه قتل در هر دو مسئله به‌خوبی جریان قیاس را هموار می‌کند تا این طریق بتوان به ارائه حکمی عادلانه دست یافت.

## مخالفتان صحت قیاس

اما عده‌ای در انتقای این نظر گفته‌اند به دلیل عدم وجود نص در وصیت و تفاوت ماهیت وصیت و ارث که اولی عمل حقوقی و دومی واقعه حقوقی است، نمی‌توان حکمی همانند را در هر دو جاری کرد و قواعد آن را در دیگری به کار بست. رویه قضایی نیز در این باره راه‌حلی مشخص ارائه نمی‌کند (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۷۱: ۷). حتی به نظر فقهای معاصر نیز چنین قیاسی جای ندارد. زیرا در بحث قتل، دلیل خاص وجود دارد که همان دلیل سبب تفاوت در حکم آن با بقیه موارد می‌شود. به علاوه فلسفه حکم مزبور نیز با وصیت متمایز است. چراکه در وصیت، شخص مالک (موصی) به اختیار و انتخاب خود فردی را مالک مالش می‌کند. اما در ارث، وارث قصد مطالبه ورثه را به زور دارد (مکارم‌شیرازی: ۱۳۹۸). قاضی باید تصمیم بگیرد که در چه مواردی تفسیر محدود کند و یا دامنه قانون را توسعه دهد. باید تبیین کند که کدام ماده چهره استثنایی و خلاف اصل دارد و کدامین قاعده است (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۴۳۳). برای مثال قاعده اولیه در قراردادهای این است که باید به آن پایبند بود و نمی‌توان آن را فسخ کرد (اصالة‌الزوم) ماده ۲۱۹ قانون مدنی. اما به صورت استثنایی قانون‌گذار اجازه فسخ را در موارد خاصی داده است، پس اختیارات، استثنایی برای اولی است. از این رو باید آن را به مواردی معینی محدود کرد. نمی‌توان آن را از طریق قیاس به دیگر موارد گسترش داد. موارد فسخ نکاح و طلاق نیز چنین است. ماده ۸۶۱ قانون مدنی نیز نسب را مطلقاً شرط توارث داشته است. ماده ۸۸۴ قانون مدنی، ولدالزنا را استثنا کرده است و بیان داشته ولدالزنا از پدر و مادر و اقوام آنها ارثی نمی‌برد. حال اگر زن و مردی به طریقی غیر از زنا صاحب فرزندی شوند، همچون تلقیح مصنوعی، قانون درباره حکم این طفل ساکت است. اما نمی‌توان این کودک را به ولدالزنا قیاس کرد و حکم آن را درباره او جاری دانست، زیرا ماده ۸۸۴ حکمی استثنایی و برخلاف قاعده است، به همین علت قابل جریان در دیگر موارد مشابه نیست (قافی، ۱۳۹۵: ۲۴۳). چنین موردی نیز بنابر نظر این دسته، حکمی استثنایی و خلاف قاعده است. از این رو نمی‌توان از این مورد تجاوز کرد و حکم آن را به بقیه موارد تسری داد. از شرایط حکم اصل، تخصیصی نبودن آن است (سرخسی،

بی‌تا: ۱۵۱). احکامی که به‌موجب تخصیص از شمول عام خارج شده‌اند، نمی‌توانند مبنای قیاس قرار گیرند. تا زمانی که ثابت شود آن حکم تخصیصی نبوده، تعلیل آن برای قیاس باطل است. زیرا فلسفه احکام استثنایی چیزی جز اختصاص حکم به‌همان مورد خاص نیست. چراکه اگر می‌توانستیم به بقیه موارد گسترش دهیم، لفظ استثنایی بی‌معنا می‌گشت. بحث ارث به‌علت قانون‌گذاری شدن توسط شارع، با بقیه عقود متفاوت و متمایز است. زیرا حتماً خصوصیتی در آن متصور بوده که از حیثه فهم آدمیان خارج است. پس به‌همین علت قیاس هم که ساخته ذهن بشری است، در آن راه ندارد.

### نقد مخالفان صحت قیاس

پذیرش و استعمال قیاس در حقوق همچون فقه تابع ضوابط و شرایطی است. به‌گونه‌ای که نمی‌توان همواره در موضوعات مختلف، حکمی مشابه صادر کرد یا در همه حال قیاس را اجرا کرد. بلکه با توجه به مسئله پیش‌رو باید شرایط اعمال قیاس را بررسی و سپس در صورت وجود همه معیارها که پیش از این در قسمت شرایط قیاس ذکر کردیم، به قیاس عمل کرد. همان‌طور که در موضوع پیش‌رو پیداست، حکم یکی از موارد را به کمک قیاس یافتیم. اما در مورد دیگر شرایط اجرای قیاس مهیا نبود. از این‌رو از عمل به آن سر باز زدیم. توجه صرف به قانون بدون مدنظر قرار دادن اصول و قواعد کلی حقوق و پیشینه و رویه قضایی راجع به موضوع مربوطه قطعاً منجر به حکمی عادلانه نمی‌شود. بر قاضی است که از میان اصول متعدد موجود به دنبال اصل صحیح مرتبط با قضیه باشد تا با ارائه تفسیر، بهترین تصمیم را بگیرد. با کمک وصف مشابه در حکم قضیه اصل، می‌توان حکم مذکور را در قضیه مسکوت‌الحکم جاری ساخت. کلی بودن قواعد حقوقی و مهم بودن آن ممکن است سبب عدم توانایی قانون‌گذار در پیش‌بینی تمامی مسائل روز باشد، زیرا تحولات اجتماعی به سرعت در حال اتفاق است، اما تفسیر بدون در نظر گرفتن عدالت، منجر به بی‌نظمی و نادیده گرفتن حقوق افراد می‌شود. بنابراین در به‌کارگیری ابزارهای تفسیری، تلاش در جهت کشف اهداف قانون‌گذار و نزدیک شدن به عدالت است (فیض، ۱۳۹۴: ۷۸).



عدالت معیارهای مختلف افراد جامعه را جستجو می‌کند، پس عدالت نقش پُررنگی در رسیدن به ضرورت‌های اجتماعی دارد، قاضی به کمک تفسیر آنچه مقتضای عدالت است را می‌آفریند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۸۹). از این رو باید برای او چنین حقی را قائل شد تا بتواند بر پایه ظن حاصل از قیاس، به قضاوت بپردازد. زیرا برخلاف فقه رادعی در به‌کارگیری آن موجود نیست. زیرا رسیدن به قطع و یقین در تمامی دعاوی تکلیفی مالا یطاق است. اما منظور هرگونه تفسیری آزاد و خارج از چارچوب ضابطه‌مند نیست و نباید آن را به حساب قیاس گذاشت. بلکه قیاس در صورت دارا بودن شروط صحت، اجرای آن پذیرفته و مطمع نظر است. پس اگر در مواردی به دلالت قطعی و یا ظنی معتبر حکمی را لازمه اراده مقنن به‌شمار آوریم و مبنای روشی برای عمل به قیاس باشد، در اعمال آن تردیدی نیست. اما در مواردی که به چنین مطلوبی نائل نشویم، چاره‌ای جز خاتمه دعوا و صدور حکم براساس طرق ظنی نیست.

قضات باید حکم هر مسئله را با توجه به اوضاع و احوال خاص همان مورد صادر کنند. به این گونه که در امر قضاوت نباید خود را محدود به حکمی مشابه در تمامی مسائل کرد. اگر در مسئله‌ای همچون قتل موصی یا مورث شرایط اجرای قیاس فراهم است، به معنای به‌کارگیری آن در بقیه مسائل نیست. زیرا هر بحثی متمایز از دیگری است. پس نمی‌شود طریقی مشابه برای قضاوت در تمامی مسائل پیش‌رو دانست. ماده ۴ قانون آئین دادرسی مدنی نیز به این مطلب اشاره کرده است.

قتل موصی یا مورث هیچ توجیه دیگری به غیر از منفعت‌طلبی و تمایل به دست‌یابی زودهنگام به مال ندارد. از این رو به هیچ صورتی نمی‌توان از چنین جرمی چشم‌پوشی کرد و همچنان او را مستحق دریافت موصی به و یا ترکه دانست. جرم قتل عمد را نمی‌توان در هیچ حالتی نادیده گرفت. زیرا قاتل با ارزش‌ترین عطیه الهی را که نفس باشد را از مقتول گرفته است. به همین علت حتی اگر اولیای دم نیز گذشت کنند، جنبه عمومی آن باید پاسخ داده شود و کیفر اجرا شود. پس با وجود این حکم می‌توان به کمک وحدت ملاک از ماده ۸۸۰ قانون مدنی او را از موصی به محروم ساخت. زیرا قانون‌گذار حکمی در این مورد ندارد و عدالت و انصاف نیز حاضر به تملیک مال به موصی له قاتل نیست. چراکه نمی‌شود از

یک سوی موصی له قاتل را محکوم به اعدام و از طرف دیگر او را مستحق دریافت ارث دانست. وجود این دو در کنار هم دور از انصاف و رویه معمول قضایی است.

اما در حالت کفر، شخص کافر سوءنیتی در این فرض نداشته است. از طرفی نیز با این عمل تنها به خود و اعتقاداتش لطمه زده است. پس به چه دلیلی باید او را محروم از تملیک موصی به بدانیم. ارتداد و کفر او ریشه در عللی اعتقادی دارد و تنها حق الله به حساب می آید و با این عمل به حقوق دیگر بندگان الهی آسیبی وارد نشده است. اما در بحث قتل، قاتل صرفاً به انگیزه تملیک هرچه زودتر مال دست به چنین عمل شنیعی زده است. از این رو اجرای قیاس در این حالت کاملاً به جا و صحیح است. اما در ارتباط با کفر، تنها ارث با دلیل خاص استثنا شده است. بنابراین نمی توان حکم آن را به دیگر موارد گسترش داد.

ناگفته نماند که چنین قیاسی با استنباط از ادله موجود در این بحث نتیجه گیری شده است. از این رو قیاس مستنبط العله نام دارد. با وجود عدم پذیرش چنین قیاسی در فقه (طوسی، ۱۳۹۰: ۲۵۳). همان طور که گفته شد، به سبب تمایز فقه با حقوق، گاهی به منظور یافتن حکم ملزم به اجرای چنین قیاسی هستیم. از طرفی تنها آنچه که در اعمال قیاس مدنظر قضات قرار می گیرد، رعایت عدالت و جلوگیری از تضییع حقوق افراد است. پس گاهی برای انجام این مهم می بایست ضمن احترام به نظر فقها، به استعمال قیاس های مردود در فقه امامیه پرداخت. زیرا چنان که گفته شد، تفاوت فقه و حقوق سبب چنین اختلاف نظرهایی در این باب می شود. به این دلیل که گاهی تنها راه یافتن پاسخ مسائل حقوقی، رجوع به قیاس است.

## نتیجه گیری

۱. ضمن توجه و به کارگیری نظر فقها پیرامون عدم حجیت قیاس، گاهی تنها راه حل برای کشف حکم موضوعی در حقوق، قیاس می باشد. ناگفته نماند که حقوقدانان نیز هر قیاسی را به کار نمی برند. بلکه موارد قیاس های معتبر از نظر فقهای امامیه و اندیشمندان حقوق برابر است. ضمن توجه به این امر که استعمال قیاس در فقه را نمی توان با حقوق مقایسه کرد. اما با این حال تمامی بزرگان علم حقوق از پایه

و اساس نظام حقوقی که همانا فقه امامیه می‌باشد، غافل نبوده‌اند و تمامی آرای خود را در چارچوب نظرات عالمان دینی سامان‌دهی کردند.

۲. از نمونه‌های استعمال قیاس در حقوق ایران، مبحث برابری در حکم ممنوعیت وارث و موصی‌له در قتل برخلاف کفر می‌باشد. چراکه در حالت قتل خصوصیتی در وارث نیست که حکم را تنها منحصر به او بدانیم؛ بنابراین، به دلیل تساوی در علت می‌توان حکم مذکور را به موصی‌له نیز گسترش داد. علت محرومیت از ترکه و موصی‌به، جلوگیری از تحقق هدف شوم آن‌ها در قتل مورث و موصی، به منظور رسیدن زودهنگام به اموال است. قطعاً قوانین عادلانه مجوز چنین امری را صادر نخواهد کرد و آنان را در این مسیر همراهی نمی‌کند. گذشته از در نظر گرفتن مجازات برای چنین جرمی، شایسته نیست که موصی‌له را همچنان مستحق دریافت موصی‌به بدانیم. از این رو می‌بایست وارث و موصی‌له حکم مشابهی در صورت قتل داشته باشند.

۳. در حالت کفر نیز در جای‌جای نصوص فقهی عدم وراثت کافر از مسلمان صراحتاً ذکر شده است؛ زیرا تملیک مال مسلمان به نوعی فتح طریقی بر مسلمان می‌باشد که بی‌شک چنین چیزی بر اساس قواعدی همچون نفی سبیل پذیرفته نیست. اما در بحث وصیت، نمی‌توان موصی‌له را به همان علت کفر از تملک موصی به محروم کرد؛ چراکه قیاس در همه حال راهگشا نخواهد بود و باید هر مورد با توجه به شرایط خاص خود بررسی شود. از این رو نمی‌توان حکمی ثابت برای موارد متعدد در نظر گرفت، زیرا شرایط اجرای قیاس در حالات مختلف متفاوت است. اگرچه برخی در استحقاق موصی‌له کافر مخالفت کرده‌اند، اما وجهی برای پذیرش این مخالفت نیست. به این دلیل که فلسفه تعیین چنین حکمی در ارث با وصیت متفاوت است. بنابراین نباید حکمی مشابه برای آن‌ها در نظر گرفت.

## منابع

- قرآن کریم.
- ابن منظور، جمال الدین (۱۴۰۵). *لسان العرب*. قم: نشر ادب الحوزه.
- آمدی، علی بن محمد (۱۴۱۸). *الاحکام فی اصول الاحکام*. تحقیق سید الجمیلی، بیروت: دارالکتب العربی.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۹). *فرائد الاصول*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- امامی، سید حسن (۱۳۶۴). *حقوق مدنی*. چاپ سوم، تهران: کتاب فروشی اسلامیة.
- اردبیلی، احمد (۱۴۱۴). *مجمع الفائده و البرهان*. چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن مرتضی، احمد بن یحیی (۱۳۶۸). *البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار*. مصر: مکتبه الخانجی.
- ابن براج، قاضی عبدالعزیز (۱۴۰۶). *المهذب*. جلد دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن ادريس، محمد بن احمد (۱۴۱۰). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*. جلد سوم، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۷). *النهايه*. چاپ چهارم، قم: اسماعیلیان.
- ابن سعید، یحیی بن احمد (۱۴۰۵). *الجامع للشرایع*. چاپ اول، قم: مؤسسه سید الشهدا (ع).
- بیات، فرهاد و بیات، شیرین (۱۳۹۰). *شرح جامع حقوق مدنی*. چاپ دهم، تهران: انتشارات ارشد.
- باقری، عباس (۱۳۴۲). *دفاع مشروع*. تهران: همراز.
- بندرچی، محمدرضا (۱۳۷۲). *موانع ارث در حقوق مدنی و فقه شیعه*. بی جا: انتشارات کیهان.
- بحر العلوم، محمدبن محمد (۱۴۰۳). *بلغه الفقیه*. جلد چهارم، چاپ چهارم، منشورات مکتبه الصادق.
- بحرانی، یوسف (۱۴۰۵). *الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره*. جلد بیست و دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- توکلی، محمدمهدی (۱۳۹۶). *مختصر حقوق مدنی*. چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات چتر دانش.

- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۵). *ترمینولوژی حقوق*. تهران: گنج دانش، ۱۳۷۵.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۰). *مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام*. تهران: گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۱). *دائرة المعارف علوم اسلامی*. تهران: گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۳). *ارث*. تهران: انتشارات گنج دانش.
- حکیم، سید محمد تقی (۱۴۱۸). *الاصول العامه فی الفقه المقارن*. قم: مجمع جهانی اهل بیت.
- حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۲). *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- حلبی، ابوالصلاح (۱۴۰۳). *الکافی فی الفقه*. چاپ اول، اصفهان: انتشارات مکتبه امیرالمومنین (ع).
- خمینی، سید روح الله (بی تا). *تحریر الوسیله*. قم: انتشارات قدس محمدی.
- خوئی، سید ابوالقاسم (بی تا). *منهاج الصالحین و تکمله منهاج*. حاشیه سید محمد صادق روحانی، قم: سازمان چاپ مهر.
- خوانساری، احمد (۱۴۰۵). *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*. جلد پنجم، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- رازی، محمد بن عمر بن حسین (بی تا). *المحصول فی علم الاصول*. تحقیق طه جابر فیاض علوانی، ریاض: جامعه الامام محمد بن الاسلامیه.
- زبیدی، محب الدین سید محمد مرتضی حسینی واسطی (۱۴۱۴). *تاج العروس*. جلد سوم، چاپ اول، بیروت: دارالفکر.
- سیاح، احمد (۱۳۷۱). *فرهنگ بزرگ جامع نوین ترجمه المنجد*. تهران: اسلام.
- سرخسی، ابوبکر محمد بن احمد بن ابی سهل (بی تا). *اصول السرخسی*. حیدرآباد: احیاء المعارف النعمانیه.
- شهید اول، ابی عبدالله محمد بن جمال الدین (بی تا). *الدروس*. قم: انتشارات صادقی.

- شهید ثانی، سعید زین الدین بن علی (۱۴۱۹). *الروضه البهیه*. جلد هشتم، چاپ اول، قم: انتشارات داوری.
- صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۳). *معانی الاخبار*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۴). *من لا یحضره الفقیه*. چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طریحی، فخرالدین (۱۴۰۸). *مجمع البحرین*. مکتب النشر الثقافه الاسلامیه.
- طوسی، محمد بن الحسن بن علی (۱۳۸۲). *الخلاف*. تهران: الطبعة الثانی.
- طوسی، محمد بن الحسن بن علی (۱۳۶۴). *تهذیب الاحکام*. تحقیق سیدحسین موسوی، تهران: دارالکتب الاسلامی.
- طوسی، محمد بن الحسن بن علی (۱۳۸۸). *المبسوط*. چاپ دوم، تهران: المکتبه المرتضویه.
- طوسی، محمد بن الحسن بن علی (۱۳۹۰). *الاستبصار*. جلد چهارم، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۰۴). *مبادئ الوصول الى علم الاصول*. قم: المطبعة العلمیه.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳). *قواعد الاحکام*. چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه النشر الاسلامی.
- علم الهدی، سیدمرتضی (۱۴۱۵). *الانتصار فی انفراد الامامیه*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- فخرالمحققین، محمد بن حسن (۱۳۸۷). *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*. جلد سوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- فیض، علیرضا (۱۳۹۵). *مبادئ فقه و اصول*. چاپ بیست و چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قمی، میرزا ابوالقاسم (۱۳۰۳). *قوانین الاصول*. چاپ سنگی.
- قافی، حسین (۱۳۹۵). *اصول فقه کاربردی*. چاپ چهاردهم، تهران: سمت.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶). *مقدمه علم حقوق*. تهران: شرکت سهامی انتشار.

- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۳). دوره مقدماتی حقوق مدنی درس هایی از شفعه، وصیت، ارث. چاپ بیست و دوم، تهران: نشر میزان.
- گرجی، ابوالقاسم (۱۳۶۵). مقالات حقوقی. تهران: اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸). انوارالاصول. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب.
- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۱۳). شرایع الاسلام فی مسائل حلال و الحرام. چاپ اول، نشر اسماعیلیان.
- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۳۷۷). المختصر النافع فی فقه الامامیه. تهران: انتشارات الهام.
- متقی هندی، علاءالدین علی به حسام (۱۴۱۲). کنز العمال فی سنن القوال و الافعال. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- مامقانی (۱۳۵۲). تنقیح المقال. جلد اول، نجف اشرف: مکتبه المرتضویه.
- محقق داماد، مصطفی (۱۴۲۰). وصیت، تحلیل فقهی حقوقی، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳). المقنعه. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- مشکینی، علی (۱۳۹۳). مصطلحات فقه. چاپ اول، مؤسسه فرهنگی دارالحدیث.
- نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. بیروت: مؤسسه آل البيت الاحیاء التراث.
- نائینی، محمدحسین (۱۴۱۷). فوائد الاصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- نجفی، محمدحسن (۱۳۹۸). جواهرالکلام. تهران: دارالکتاب الاسلامیه.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۳۹۵). فرهنگ فقه مطابق با مذاهب اسلامی. تهران: مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی.

<http://www.makarem.ir/ahkam/fa/category/index/40336/%D8%B4%D8%B1%D8%A7%DB%8C%D8%B7-%D9%85%D9%88%D8%B5%DB%8C-%D9%84%D9%87>





# Journal Of Legal Thought

- Position of Precedent Rule on England law and its feasibility in Islamic and Iranian law

**Sayyed Hossein Asadi**

- A Review of the Prohibition of Violence against Women in the UN World Conferences regarding Women Issues: The Narration of Fears and Hopes

**Mousa Karami, Ali Mashhadi, Ehsan Shakibnezhad**

- The rules of the division of responsibilities between perpetrators of loss in Islamic law & the legal system of Iran

**Khosro Hoseinpour**

- Export control regimes for Dual Use items: an effective tool to advance the US sanctions program

**Gholamnabi fayzi ckakab, Mohammad Chalabi**

- The effect of disbelief and murder in a will for the testator and the possibility of relying on analogy in deriving its sentence

**Zahra Sadat Mirhashemi, Farinaz Sadat Khatibi Qomi**

- Investigating the interaction of Islamic law and sources with the Iranian criminal law system in the light of the rule of law

**Seyyed Sajjad Razaghi Mousavi**



Volume 2, Issue 7  
Winter.2022



Journal Of Legal  
Thought